



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ / بهمن / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۱۵ جمادی الثانی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - ادله جواز - دلیل ششم - نتیجه

جلسه: ۷۵

سال یازدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### نتیجه دلیل ششم

در دلیل ششم از ادله جواز اجتماع امر و نهی چهار مقدمه ذکر شد، اما نتیجه این چهار مقدمه چیست؟ چگونه از انضمام این چهار مقدمه قول به جواز اجتماع امر و نهی ثابت می‌شود؟ برای اینکه نتیجه و تأثیر این مقدمات در جواز اجتماع امر و نهی معلوم شود، ابتدا باید یک به یک آنچه در این مقدمات بیان شد را با هم مرور کنیم. مدعا چیست؟ مدعا جواز اجتماع امر و نهی فی واحد است، (البته اگر خاطرتان باشد امام خمینی این عنوان را تغییر دادند و فرمودند: به جای اینکه بگوییم: اجتماع الامر و النهی فی واحد بهتر است بگوییم: جواز تعلق الامر و النهی بعنوانین متصادقین علی واحد شخصی خارجی، وجهش را در گذشته گفتیم که چرا ایشان می‌گویند عنوان بحث را مبدل به این عنوان کنیم، یعنی تعلق امر و نهی به دو عنوان که این دو عنوان در یک موجود خارجی متصادقند، یعنی یک فردی پیدا شده که هم عنوان اول بر آن منطبق و صادق است و هم عنوان دوم، مثل یک فردی که هم عنوان نماز بر آن صدق می‌کند و هم عنوان غضب، حال می‌خواهیم ببینیم امر و نهی می‌تواند به عنوان نماز و به عنوان غضب متعلق شود که این دو عنوان اکنون در یک فرد و بر یک فرد صدق می‌کنند. این خیلی مهم است که بدانیم محل نزاع چیست؟ این خودش بخشی از راه را برای حکم به جواز باز می‌کند.) پس بحث در جواز تعلق الامر و النهی بعنوانین متصادقین علی واحد شخصی خارجی است.

#### مروری بر مقدمات چهار گانه

**مقدمه اول:** امر متعلق به عنوان نماز می‌شود و این تعلق امر بر اساس ملاکی است. این امر فقط به متعلق خودش محدود است، اگر با این متعلق چیزی مقارن، ملازم و یا ملحق شود یا حتی متحد با او شود، امر از این عنوان سرایت به غیر خودش نمی‌کند.

**مقدمه دوم:** معنای اطلاق این است که طبیعت تمام الموضوع است، اگر حکمی به نحو مطلق بیان شود، مثل «احل الله البیع» معنای اطلاق این است که حلیت متعلق شده به طبیعت البیع و تمام الموضوع در این حکم طبیعت البیع است. فرق اطلاق و عموم را توضیح دادیم و گفتیم: اساساً در مطلق، حکم از طبیعت به افراد سرایت نمی‌کند، اصلاً طبیعت مطلق ناظر به افراد نیست، گفتیم: حتی حیثیت مرآتیت برای افراد هم ندارد. عمده فرق مطلق و عموم این بود که مطلق اساساً نظر به افراد ندارد، شمول و سریان نسبت به افراد از آن استفاده نمی‌شود ولی عقل ما هر فردی را که مصداق این طبیعت ببیند، قهراً حکم را در آن جاری می‌کند و هذا بخلاف العموم که در آن اساساً همه توجه به افراد و مصادیق است.

پس بر اساس مقدمه دوم هیچ یک از اموری که ملحق به طبیعت می‌شوند یا متحد با طبیعت می‌شوند در دایره مطلق قرار نمی‌گیرند و تمام الموضوع طبیعت است و لا غیر.

مقدمه سوم: صرفاً طبیعت و ماهیت متعلق احکام است. احکام به افراد متعلق نمی‌شوند، اوامر و نواهی فقط به طبایع تعلق پیدا می‌کنند، هرچند ممکن است طبایع با طبایع دیگر و عناوین دیگر در خارج اتحاد پیدا کنند، اما به هیچ وجه هیچ طبیعتی کاشف از چیزهایی که با او متحد شدند، نیست، هیچ طبیعتی و هیچ عنوانی از طبیعت دیگر و از عنوان دیگر کشف نمی‌کند و چون این چنین است امکان سرایت حکم از یک عنوان و طبیعت به عنوان و طبیعت دیگر وجود ندارد.

پس به حسب مقدمه سوم ماهیت و طبیعت به نحو لا بشرط هر چند می‌تواند در خارج متحد با عناوین دیگر شود ولی هیچ وقت کاشف از آن‌ها نیست.

مقدمه چهارم: متعلق احکام و اوامر و نواهی نفس الطبیعة است نه طبیعت به قید وجود ذهنی و طبیعت به قید وجود خارجی.

پس:

اولاً: امر متعلق به نماز مسلماً از متعلق خودش به چیزهایی که در خارج با آن متحد شده‌اند تجاوز نمی‌کند.

ثانیاً: معنای مطلق این است که تنها طبیعت است که تمام موضوع برای حکم است، اگر حکمی روی مطلقاً بار شود یعنی طبیعت تمام الموضوع است، معنای این سخن این است که آن ملازمات و مقارنات و متحدات دیگر مشمول حکم نیستند.

ثالثاً: طبیعت لا بشرط هر چند ممکن است در خارج متحد با عناوین دیگر شود ولی هیچ کدام کاشف از دیگری نیست.

رابعاً: متعلق احکام و نواهی و اوامر نفس الطبیعة است، نه وجود خارجی طبیعت و نه وجود ذهنی و عرض کردیم اینکه چطور نفس الطبیعه می‌تواند متعلق احکام باشد، امام خمینی به آن پاسخ دادند. لذا کسی اشکال نکند که الطبیعة من حیث هی لیست الا هی، طبیعت متعلق احکام هست ولی آنچه مؤثر در حصول غرض است، وجود خارجی است، لذا مولا کاری می‌کند که مکلف برود به سمت ایجاد آن طبیعت در خارج تا غرض حاصل شود، لذا بین این دو چیز نباید خلط شود، بین آنچه که در حصول غرض مولا مؤثر است و بین متعلق امر و نهی، متعلق یک چیز است، مؤثر در حصول غرض چیز دیگر است، بله آنچه که مؤثر در حصول غرض است وجود خارجی است ولی متعلق امر وجود خارجی نیست.

**نتیجه**

امام خمینی می‌فرماید: با وجود این چهار مقدمه چطور می‌توانیم قائل به امتناع شویم؟ اگر خاطر تان باشد اساس قول به امتناع بر یک مطلب استوار بود، مسئله سرایت. تمام مشکل قائلین به امتناع این بود که حکم از یک عنوان سرایت می‌کند به عنوان دیگر، چون اتحاد در خارج باعث می‌شود یک شیء در آن واحد هم مأمور به باشد و هم منهی عنه، همه مشکل، سرایت است، منشأ سرایت چیست؟ اتحاد در وجود خارجی، یعنی همان کاری که مصداق نماز است مصداق غصب هم محسوب شده است، قائل به امتناع کانه تصورش این است (مثل محقق خراسانی) که متعلق امر چون عبارت از فعل خارجی صادره از مکلف است، اگر متعلق نهی هم واقع شود (زیرا الان یک فرد شدند و فرض این است که متعلق احکام وجود خارجی است) می‌گوید: این وجود خارجی هم مأمور به شده و هم منهی عنه. به تعبیر دیگر وجوب از عنوان نماز سرایت کرده است به عنوان غصب، پس غصب هم واجب شده و هم حرام، حرمت از عنوان غصب سرایت کرد به عنوان نماز، پس نماز هم واجب شد و هم حرام و شیء واحد در آن واحد نمی‌تواند هم مأمور به باشد و هم منهی عنه.

پس اساس مشکل امتناعیون این است که گمان می‌کنند حکم از یک عنوان به عنوان دیگر سرایت می‌کند و بالعکس، در حالیکه بر اساس مقدماتی که بیان شد سرایتی در کار نیست، چرا می‌گوییم سرایت نیست؟ زیرا ما دو چیز داریم: یکی اینکه متعلق حکم چیست؟ همانطور که اشاره شد وقتی می‌گوییم متعلق حکم، یعنی آن وقتی که حاکم و آمر و شارع می‌خواسته حکم را جعل کند که طبیعتاً نیاز به متعلق یا موضوع داشته است، در مرحله تعلق حکم، حکم را به طبیعت متعلق کرده است، در «اقیموا الصلوة» امر به طبیعت متعلق شده به این عنوان، وقتی می‌خواسته نهی از غضب کند فرموده: «لا تغضب» حرمت را متعلق کرده به عنوان غضب، فرض هم این است که در هر دو آنچه متعلق واقع شده است طبیعت است، «طبیعة الصلوة» و «طبیعة الغضب» در مرحله تعلق حکم و جعل حکم. آیا بین این دو عنوان هیچ برخورد و تصادقی و اتحادی مطرح است؟ اینجا اصلاً کاری به خارج ندارد، عالم جعل و انشاء یک عالم مربوط به خودش است، این احکام دو عنوان هستند، یعنی امر و نهی هر کدام بر اساس یک ملاکی به یک طبیعتی متعلق شده‌اند، اگر حکم به طبیعت متعلق شد و بر اساس یک ملاکی بود و اصلاً کاری به وجود ذهنی و وجود خارجی نداشت، کاری به افراد نداشت (چون طبیعت مطلق کاری به افراد ندارد) به چه دلیل مسئله سرایت پیش بیاید؟ ما گفتیم: حکم از متعلق خودش، از طبیعتی که به آن متعلق شده است هیچ‌گاه به اموری که به آن ملحق شدند یا به آن ضمیمه شدند یا به اموری که با آن متحد شدند خارج نمی‌شود، حکم هیچ وقت از طبیعت به فرد منتقل نمی‌شود، نتیجه این‌ها نفی سرایت است، الان این دو حکم جعل شده است، دو عنوان هیچ کاری به هم ندارند، می‌آییم سراغ خارج، می‌بینیم که این دو عنوان یک فرد پیدا کردند، مصداق واحد یعنی متصادقین علی واحد شخصی خارجی یعنی هم مصداق برای طبیعة الصلاة و هم مصداق برای طبیعة الغضب

این طبیعة الصلوة الان مقارن و متحد با غضب شده است، امر متوجه به نماز به چه دلیل به متعلق غضب سرایت کند؟ متعلق غضب الان با متعلق نماز یکی شده است، امر به نماز و طبیعة الصلوة به چه دلیل به متعلق غضب سرایت کند؟ آنچه با نماز خارجی متحد شده، یک غضب خارجی است که اصلاً از دایره نهی خارج بود، غضب خارجی، فرضی که الان عنوان غضب بر آن منطبق شده است، خودش که اصلاً متعلق نهی نبود، زیرا متعلق نهی طبیعة الغضب است، امر به نماز چی؟ امر به نماز به هیچ وجه کاری با آن غضب خارجی ندارد، درست است که غضب خارجی با نماز خارجی متحد شده ولی فرض ما این است که حکم به وجوب و امر به نماز به هیچ وجه شامل مقارنات و ملحقیات به فرد خودش نمی‌شود. از آن طرف نهی نیز همینطور است، نهی به طبیعة الغضب خورده است، حال فردی از غضب پیدا شده که با فردی از نماز متحد شده است، نهی از طبیعة الغضب کاری به فرد خودش ندارد چه رسد به فردی که با آن متحد شده است. به عبارت دیگر مسئله حکم و تعلق حکم هیچ ارتباطی با خارج ندارد وقتی هیچ ارتباطی با خارج ندارد برای چه قائل به امتناع شویم؟ سرایت دیگر تحقق پیدا نمی‌کند، کجا اجتماع امر و نهی فی واحد شده است؟ اجتماع در خارج پیش آمده ولی اجتماع الامر و النهی نیست، برای همین است که امام خمینی عنوان را تغییر داده. ایشان می‌گوید: بهتر است عنوان را این قرار دهیم: «جواز تعلق الامر و النهی بعنوانین متصادقین علی واحد شخصی خارجی» الان این معنا برای شما واضح تر است تا اول بحث. خود عنوان جواز اجتماع الامر و النهی ممکن است موهم یک اشتباهاتی شود، زیرا می‌گوییم: آیا امر و نهی در یک فرد اجتماع می‌کنند یا خیر؟ چرا بگوییم: امر و نهی اجتماع می‌کنند یا خیر؟ این خودش مقداری طرف امتناع را تقویت می‌کند، اما اگر بگوییم: آیا تعلق الامر و تعلق النهی به دو عنوان که این دو عنوان الان بر شیء واحد متصادقند، یعنی هم عنوان اول بر این فرد صدق می‌کند و هم عنوان دوم، جایز است یا خیر؟ با این توضیحات و مقدماتی که ذکر شد به طور طبیعی باید قائل

به جواز شویم، چه دلیلی برای امتناع دارد؟ برای چه قائل به امتناع شویم؟ اگر ما مسئله امر و نهی و اجتماع و تصادق را در مرحله تعلق حکم بخواهیم نگاه کنیم ممکن است جایی را بتوان برای آن در نظر گرفت، ولی فرض این است که در مرحله تعلق حکم که اصلاً بحث تصادق نیست، در مرحله جعل حکم هر حکمی به عنوان خودش متعلق شده است و این عناوین با هم کاری ندارند و هر کدام یک طبیعتی دارند، اصلاً نظر به افراد نیز در آن نیست، سرایت اصلاً وجود ندارد، کأنه دو عنوان مستقل بدون هیچ ارتباطی با یکدیگر متعلق حکم شرعی شدند، اما حالا در یک موردی این‌ها تصادق پیدا کردند، این تصادق مربوط به عالم خارج است، تمام مسئله خارج مسئله مخالفت و موافقت با امر و نهی و امتثال و اینکه اگر امتثال صورت گرفت تکلیف ساقط می‌شود و از بین می‌رود، اما این تصادق در خارج، بر می‌گردد به مسئله مخالفت و موافقت و اطاعت و عصیان و عقاب و ثواب و هیچ ربطی به مسئله تعلق حکم ندارد.

**سوال:**

**استاد:** می‌خواهیم اینجا متعلق حکم را بدانیم، اینکه حالا چطور می‌شود، اینکه آیا این امتثال محسوب می‌شود یا خیر؟ اینکه بالاخره به کدامش باید عمل کنیم بحث دیگری است. بحث در مورد متعلق حکم است، لذا امام خمینی عنوان را تغییر دادند به جواز تعلق الحکم بعنوانین متصادقین علی واحد شخصی خارجی، اینکه مؤثر در حصول غرض چیست خارج از این بحث است. غرض مولا را چه می‌کنید؟ هر کاری که کردید، ربطی به تعلق حکم ندارد، آن کیفیتش را گفتیم، امام خمینی می‌گوید: غرض به ایجاد طبیعت در خارج متعلق شده است، به اینکه این طبیعت را در خارج ایجاد کنید.

**سوال:**

**استاد:** خیر، این همان است. ایشان می‌گوید: بهتر است این را بگوییم، این تغییر، نتیجه‌ای در بحث ایجاد نمی‌کند، آن‌ها هم منظورشان همین است، در واقع جواز اجتماع الامر و النهی، یعنی آیا متعلق امر و نهی می‌تواند در یک عنوان با هم متحد شوند؟

**سوال:**

**استاد:** ما می‌گوییم: شما اساساً بر یک مبنای غلط استوار کردید. می‌گوییم: شما متعلق حکم را چیزی قرار دادید که اصلاً امکان ندارد آن چیز متعلق حکم باشد. این اشکال است، نه اینکه خروج از بحث باشد، بلکه با آن مقدماتی که محقق خراسانی طی کردند نتیجه امتناع است، ولی ما در آن مقدمات خدشه کردیم، می‌گوییم: چه کسی گفته که متعلق عبارت است از فعل خارجی صادر از مکلف؟ دو سه دلیل بر امتناع قرار دادن وجود خارجی به عنوان متعلق حکم بیان کردیم، پس دیگر خروج از بحث نیست. اگر آن مقدمات را بپذیریم نتیجه همان حرف محقق خراسانی است، ولی بحث در همان‌جا است که اصلاً این مقدمات مخدوش است و لذا نتیجه نیز مخدوش می‌گردد.

**فتحصل** مما ذکرنا کله: ادله قول به امتناع که تماماً مردود شد. در بین ادله قول به جواز نیز تنها دلیل ششم قابل قبول و اتکا است و بقیه محل اشکال است.

**بحث جلسه آینده**

قول سوم در مسئله.

«والحمد لله رب العالمین»